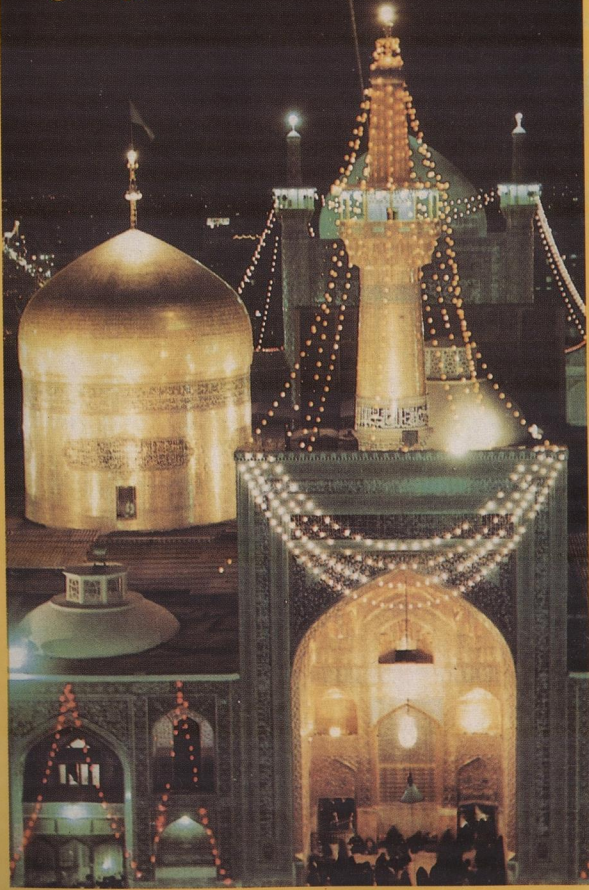


مجموعه شعر مذهبی

# شبهای آفتابی

محمد حسین صادقی



## تقدیم به بچه‌های مسجد

راهنمای

فهرست

بچه‌های مسجد

بیت‌آرزو

- ۱- بخوان با نام الله
- ۲- آفتابی‌ترین شب دنیا
- ۳- آئینه خدائی
- ۴- یک گل و دو غنچه
- ۵- چراغ با نشانه
- ۶- جستجو
- ۷- بوسه بر گل‌های سرخ اهل بیت
- ۸- هشتمین طلوع بی غروب
- ۹- گلی ز باغ بهشت
- ۱۰- نوروز بی پایان
- ۱۱- آخرین چراغ
- ۱۲- مهدی، همین جاست
- ۱۳- گل سرخ خدا
- ۱۴- جشن حجاب
- ۱۵- مسجد بلوری فرشته‌ها
- ۱۶- آسمان در آبیگر
- ۱۷- لحظه‌ای با یتیمان زهرا
- ۱۸- تکرار یک حماسه
- ۱۹- آرزوی کبوتر
- ۲۰- بهار در زمستان
- ۲۱- نخلها ایستاده می‌سوزند
- ۲۲- هفت شهر عشق
- ۲۳- قصه از آغاز
- ۲۴- دشمنان بیدارند



بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

بچه‌های مسجد

### به جای مقدمه

دوستان عزیز مسجدی، سلام

آیا می‌دانید که مساجد تکه‌هایی از بهشتند که در زمین پراکنده شده‌اند؟  
آیا می‌دانید که اگر تمام آنها را کنار هم بگذارند، تصویری از بهشت برین در زمین جلوه‌گر خواهد شد؟ بهشتی که تمام ساکنان آن مهربانند و با زبان «سلام و صلوات» با هم صحبت می‌کنند و هیچ سخن لغو و بیهوده‌ای نمی‌گویند. آیا، بجز مساجد و بچه‌های آنها، در روی زمین، مکان‌ها و افرادی را سراغ دارید که اینگونه بهشتی باشند؟ اگر روزی دل‌های تمام مردم مسجدی شود و هر فرد، یک مسجد در سینه داشته باشد، مدینه فاضله محمدی (ص) تحقق پیدا خواهد کرد. و انشاءالله همینطور خواهد شد. مسجدی بودن ارزشی بهشتی است و خوشا به حال شما و ما، اگر قدر خود را بشناسیم و بدانیم، منظور از بچه‌ها فقط خردسالان نیستند، تمام اصحاب مسجد، بچه‌های مسجدند و هیچ گروه سنی خاصی مورد نظر نیست و این کتاب تقدیم به همه آنهاست.

اگر می‌خواستیم این کتاب را طبق آداب و رسوم نشر به «بازار» ارائه کنیم باید تعداد صفحات آن را چند برابر می‌کردیم، باید آن را رنگی چاپ می‌کردیم، باید قیمت آن را چندین برابر می‌کردیم، باید هر شعر را در دو صفحه می‌نوشتیم، باید مرکز پخش را در شهری دور افتاده قرار نمی‌دادیم، باید... باید... باید...

اگر مخاطبین ما، شما «دوستان مسجدی» نبودید، شاید اینکارها را می‌کردیم ولی ما اهداف دیگری داشته‌ایم که جلب رضایت و عنایت مولا «عج» و ارتباط با تمام همسنگران فرهنگی در تمام نقاط ایران مهمترین هدف ما بوده‌اند. به هر حال امیدواریم که از پرواز در «شبهای آفتابی» لذت ببرید و ما را از دعای خیر فراموش نفرمائید.

در پایان، بر خود لازم می‌دانیم که از همکاریهای صمیمانه صندوق قرض الحسنه ثامن الحجج زرقان سپاسگزاری نموده و توفیق ایشان را از خداوند بزرگ مسئلت نمائیم.

مشتاقانه منتظر دریافت نظرها و آثار شما هستیم. آدرس ما را که می‌دانید؟

به امید دیدار  
دوست شما - هدهد

## بخوان با نام الله

محمد مثل هر شب

سوی غار حرا رفت

به کوهستان، برای

مناجات و دعا رفت

شکوفا شد دوباره

درون غار، خورشید

در اعماق سیاهی

محمد می درخشید

نیایش های هر شب

دوباره بر لبش بود

زمین و آسمان، پر

زیارب یاریش بود

که ناگه یک فرشته

محمد را صدا کرد

دل آن نوازنین را

پُر از عطر خدا کرد

فرشته با محبت

به او گفت: ای محمد

بخوان با نام الله

بخوان با نام ایزد

محمد گفت ای دوست

چگونه میتوانم

بدون درس و مکتب

چنین چیزی بخوانم

فرشته گفت اکنون

به یاری خداوند

به خوبی میتوانی

بخوانی ای خردمند

بخوان با نام او که

ترا جان داد و پرورد

بنام او که امشب

ترا مأمور خود کرد

تو هستی آخرین گل

زبستان نبوت

معطر کن جهان را

زعطر و بوی رحمت

### آفتابی ترین شب دنیا

آفتابی ترین شب دنیا

شب میلاد حضرت زهراست

آسمان نور ناب می بارد

بارش نور بر زمین زیباست

آنهمه نورهای پی در پی

رد بال فرشتگان خداست

نازنین خدا تولد شد

نازنینی که مادر باباست

قوس رنگین کمان زیبایش

از دو سوی پل زمان پیدااست

دل ما جایگاه فاطمه است

دل هر شیعه کلبه مولااست

سینه ما پر از محبت اوست

کوثر نور در دل ماهاست

امشب ای آفتابگردانها

آفتابی ترین شب دنیااست

## آئینه خدائی

دیشب ز قلب آسمان تابید نوری بر زمین  
شد هدیه از سوی خدا آئینه‌ای بر مؤمنین

دیشب برای فاطمه دیوار کعبه باز شد  
در بیت رب‌العالمین عمر علی آغاز شد

زیبائی و نور خدا شد جلوه‌گر در آینه  
دیدند مردم، مادری با یک پسر، در آینه

شد انتخاب از سوی حق نام «علی» مولای دین  
آمد به یاری نبی تا باشد او را جانشین

قلب محمد شاد شد با دیدن روی علی  
با شادمانی بوسه زد بر دست و بازوی علی

دیشب زمین و آسمان بودند یار و همنشین  
خواندند با هم تا سحر شعر و سرودی اینچنین

آمد امام اولین بعد از رسول آخرین  
بعد از رسول آخرین آمد امام اولین

## یک گل و دو غنچه

گلستان دین شد      پُر از عطر سنبل  
شکفته دو غنچه      در آغوش یک گل

پشیمبر نشسته      به بالین دختر  
علی ایستاده      کنار پشیمبر

حسن کودکانه      به لب خنده دارد  
زشادی، نگاهی      درخشنده دارد

دمی می نشیند      به دوش پشیمبر  
دمی با برادر      در آغوش مادر

رسیده زبالا      ملانک دوباره  
پُر است از فرشته      بر گاهواره

فرستاده ایزد      زبالا پیامش  
که این غنچه گل      حسین است نامش

هر آنکس که دارد      به دل مهر من را  
ز جان دوست دارد      حسین و حسن را

## چراغ با نشانه

کسی که در شب تار  
چه چیز بایدش داد؟

چراغ با نشانه

گم کرده راه خانه  
چراغ یا نشانه؟

چراغ با نشانه  
نشاط و روشنی را

کسی که مهربان نیست  
نمی رسد به منزل

جهان او سیاه است  
راهش چو اشتباه است

برای اینکه مردم  
برای اینکه در شب

گم نکنند منزل  
باشند شاد و خوشدل

خدا چراغشان داد  
تا در جهان تاریک

چراغ با نشانه  
پیدا کنند خانه

امامها، چراغند  
کجاست خانه ما

نشانه چیست؟ قرآن  
بهشت مهربانان



## جستجو

سحر در چشمه عصمت  
دلم را شستشو کردم  
سپس مثل کبوترها  
به سوی قبله رو کردم  
و در دریای آرامش  
شنا، مانند قو کردم  
معطر شد قنوتم، تا  
گل توحید بو کردم  
پراز آئینه شد ذهنم  
نشستم فکر او کردم  
در آن آئینه آبی  
خودم را جستجو کردم  
چه بودم؟ ذره، اما با  
خدایم، گفتگو کردم

مجتنب

چراغ با نشانه

### بوسه بر گلهای سرخ اهل بیت

ترا می بوسم و می گویم ای گل

ترا با اشک خود می شویم ای گل

نباشد بوسه ام از بت پرستی

که با تو ذکر «او» می گویم ای گل

تو چون نزدیک تر از من به اوئی

برای تقرب، اینچنین می گویم ای گل

ز اعجاز تو در باغ ولایت

خودم هم جاودان می گویم ای گل

## هشتمین طلوع بی غروب

سر زد امشب در شبستان جهان  
آفتابی بی غروب و جاودان  
می درخشد زیر نور آفتاب  
چلچراغ اشک شوق شمیمان

باز هم زیبایی و نور خدا  
جلوه گر شد در دل آئینه‌ها  
هست پیدا ذات ناپیدای او  
باز در آئینه‌زار سینه‌ها

ساکنان آسمان آورده‌اند  
گل برای آفتاب هفتمین  
کهکشانشان در قنوتند و سجود  
در سرای آفتاب هفتمین

آه، در این جلوه‌گاه ایزدی  
در شب میلاد یاس احمدی  
خوش به حال آن کبوترهای شاد  
خوش به حال بچه‌های مهدی

## گلی ز باغ بهشت

شکفته از نو گلی درون باغ خدا

گلی ز باغ بهشت معطر و باصفا

خدا نشانده گلی درون بستان دین

نسیم آورده است عطر خدا در زمین

به اهلیت رضا خدا گلی هدیه داد

جواد امام نهم پای به دنیا نهاد

فرشته ها دم به دم از آسمان می رسند

کنار گهواره اش بال به هم می زنند

فرشته های زمین که مردم مؤمنند

ز باغ سبز سلام گل به رضامی دهند

سلام ما بر جواد درود ما بر رضا

که غنچه مهرشان شکفته در قلب ما

ژانویه نوبخت  
مهدی ششمین جاست

نوروز بی پایان

یک روز می آید آن مصلح دلسوز  
روزیکه خواهد شد دین خدا پیروز

می آید و دلها را میدهد پیوند  
ترویج خواهد کرد گلبوسه و لبخند

در سینه هر شهر آئینه می کارد  
در قلب آئینه او نور می بارد

در چشم هر کوری مهتاب خواهد کاشت  
هر طفل نابینا یک ماه خواهد داشت

گلدانی از نرگس می آورد با خود  
هر پنجره سرشار از عطر خواهد شد

یک روز می آید آن مهربان، آن دوست  
آن روز بی پایان نوروز ما و اوست

## آخرین چراغ

شب، بسی نهایت است  
همرنگ ظلمت است  
ای آنکه با ظهور تو شب می‌کند فرار  
ای آنکه انتظار ظهورت عبادت است  
ای آفتاب حق  
بر ما بتاب که شب غرق وحشت است

ای چشمه سار نور  
ای منجی صبور  
ای با خبر ز ظلمت و تاریکی جهان  
داری اگرچه در همه اوقات ما حضور  
اُمّا عزیزما  
شمشیر انتقام تو کی می‌کند ظهور

ما دلشکسته‌ایم  
نالان و خسته‌ایم  
اما ز عشق روی تو در کوچه‌های شهر  
رنگین چراغ و پرچم و آئینه بسته‌ایم  
با قلب پر امید  
در انتظار دیدن رویت نشسته‌ایم

ای نازنین بیا  
ای نور دین بیا  
سیلاب ظلم و جهل جهان را فراگرفت  
ای ناخدای کشتی مستضعفین بیا  
دنیا همه شب است  
ای آخرین چراغ خدا در زمین، بیا

## مهدی همین جاست

مهدی همین جاست در بین مردم  
در شام و مکه در مشهد و قم

مهدی همین جاست در جمع و تنها  
در مسجد شهر با سینه زنها

مهدی همین جاست مانند یک نور  
در یک شب تار در قریه‌ای دور

مهدی همین جاست در بین یاران  
در نور و گرما در برف و باران

او با خبر از رفتار ماهاست  
با اطلاع از اخبار دنیا است

هر جا که باشد در فکر دین است  
غمگین ز حال مستضعیفان است

مهدی همین جاست در شهر ایمان  
شبهای جمعه پیش شهیدان

آخرین چراغ  
تسلیه زینمه زینمه

گل سرخ خدا

چراغان گشته ازشادی زمین و آسمان امشب  
زنو تاییده نور حق به قلب شیعیان امشب

ز عطر غنچه نرگس مشام دین معطر شد  
ز خورشید نگاه او دل عالم منور شد

امام عسکری بر لب مناجات و دعا دارد  
که در آغوش خود اینک گل سرخ خدا دارد

ز شهر سامره، نوری به سوی عرش جاری شد  
برای جذب آن پرتو بهشت، آئینه کاری شد

هیاهوی پریها از دیاری دور می آید  
صدای شادی آنها ز شهر نور می آید

مبارکباد می گوید خدا بر صالحان امشب  
به دنیا آمده مهدی امام مهربان، امشب



## جشن حجاب

باغ خداوند	باغ دعاهاست
باغ دعاها	هر ماه زیباست
دزهای این باغ	پیوسته باز است
راه ورودش	در جانماز است
یک ماه اما	زیباترین است
بال ملائک	فرش زمین است
ماهی که هر دل	مهمان نوراست
دست نیایش	گلدان نوراست
ماه خدا هست	زیباترین ماه
زیرا که هستیم	مهمان الله
هر سال مادر	با مهربانی
می بُرد من را	در میهمانی
امسال اُمّا	تُه ساله ام من
مثل بزرگان	دعوت شدم من
دعوت شدم من	چون در حسابم
بادا مبارک	جشن حجابم

## مسجد بلوری فرشته‌ها

آمد از ستاره‌ای غریب و دور  
آشنای ناشناس هر شبم  
باز هم مرا به بیکرانه برد  
چون پرنده همکلاس هر شبم

در کلاس بی در و حصار ما  
کاغذ و کت و مداد و میز نیست  
غیر تخته‌ای سیاه که ما، در آن  
غوطه می‌خوریم، هیچ چیز نیست

تخته‌ای سیاه و ژرف و بیکران  
با هزار و یک سؤال نقره‌ای  
تخته‌ای که دیده می‌شود در آن  
قلب ما، چنان دو خال نقره‌ای

عکس تخته سیاه آسمان  
روی تخته سفید ذهن ماست  
انتهای راه شیری فضا  
ابتدای بازدید ذهن ماست

پله پله می‌برد مرا به عرش  
آشنای ناشناس هر شبم  
میروم به خواب و میکنم مرور  
حرفهای همکلاس هر شبم:

«آه: آن هزار خانه را ببین  
کلبه‌های نوری فرشته‌هاست  
آنکه مثل قلب تو منور است  
مسجد بلوری فرشته‌هاست»

## آسمان در آبگیر

شب شد و از کهکشان      باز می‌بارد سؤال  
ذهن شب را کرده خیس      بارش فکر و خیال  
پیش از این دنیا چه بود؟      بعد از این دنیا چه هست؟  
پیش از این دنیا که بود؟      بعد از این دنیا که هست؟  
این جهان کی شد پدید؟      میشود کی ناپدید؟  
علت خلقت چه بود؟      از چه ما را آفرید؟  
این زمین و آسمان      بر چه کس شد رایگان؟  
نیست آیا خلقشان      از برای امتحان؟  
داشت آیا او نیاز      بر دعا و بر نماز؟  
یا که ما را دوست داشت      داد بر ما امتیاز  
از چه رو آورد دین؟      کیست او را جانشین؟  
جانشین جانشین      کیست در روی زمین؟  
گر نباشد جانشین      هست آیا باز دین؟  
باز آیا زندگی      هست در روی زمین؟  
جانشین اینک کجاست؟      با خبر آیا ز ماست؟  
می‌شود کی آشکار؟      چیست اینک راه راست؟

\* \* \*

راه شیری در مسیر      میرسد سوی «غدیر»  
آسمانی پرجواب      خفته در یک آبگیر

## لحظه‌ای با یتیمان زهرا

خوابیده‌ای زچه رو مادر؟

برخیز و قصه بگو مادر

برخیز و صورتمان را باز

مثل همیشه بشو، مادر

دارد، بلال، اذان بر لب

شد وقت درس وضو، مادر

امشب کلاس دعا و حمد

تعطیل شد زچه رو، مادر؟

مانند سیب و انار و پِه

ما را ببوس و ببوی، مادر

ما می‌شویم، کمی پنهان

ما را، بیا و بجو، مادر

ما تشنه‌ایم و گرسنه، آه

لبخندهای تو کو، مادر؟

می‌گیریم از نزنای حرفی

بنگر به بغض گلو، مادر

مادر، صدای مرا نشنید

زینب، بیا، تو بگو: مادر

## تکرار یک حماسه

رود سیاهپوشان

توفنده و خروشان

در کوچه‌های شهر غم روان بود

یک خیمه آه و آتش

در بغض نوحه‌خوان بود:

«سقای دشت کربلا، ابوالفضل»

«سردار دست از تن جدا، ابوالفضل»

سقای خردسال کوچه ما

همپای سینه زنها

— چون رود، پا برهنه —

با التهاب میرفت

با گریه، جرعه جرعه

میداد آب و میخواند:

«سقای دشت کربلا ابوالفضل»

طوفان خاطرات آتشی

از کربلا وزان بود

یک اسب تشنه در آب

یک شاه بی علمدار

چندین کبوتر سرخ

یک حجله، عشق و ایثار

یک گاهواره، خونین

یک کوفه، بی وفائی

یک قاسم وفادار

یک مشک تیر خورده

یک پیکر و دو بازو

یک ماه غرقه در خون

تصویر آسمان بود

گرداب پرچم‌های سبز و مشکی

توفنده، پیچ می خورد

دریا به سینه میزد

تندر به طبل می کوفت

یک سنج دلشکسته

پیوسته، ناله میکرد

بوی گلاب و اسفند

تا آسمان داغ‌دیده می رفت

یک پیرزن بر پرچم علمدار

گریان، دخیل می بست

سقای خردسال کوچۀ ما

روی فرات خم شد

مشکش دوباره پر کرد

جامش به گردش آمد

اما ز تشنه کامی

بی تاب و بی توان بود

عباس تشنه کام کوچک ما

در فکر تشنگان بود

پای لطیف سقا

بر خاک گرم، می سوخت

گلبرگ صورت او

در زیر اشک خورشید

آرام و نرم، می سوخت

خورشید، نوحه میخواند:

«سقای دشت کربلا، ابوالفضل»

سقای کربلای کوچه ما

کم کم، ز حال میرفت

طوفان تشنگی به صورت او

شلاق سرخ میزد.

ناگه ز تشنه کامی

— مانند غنچه‌ای سرخ —

بر دوش سیل افتاد.

سیلاب سرخ غیرت

سوزان‌تر از همیشه

در کوچه‌های تشنگی روان بود

تکرار یک حماسه

در بغض نوحه خوان بود:

«سقای دشت کربلا، ابوالفضل»

«سردار دست از تن جدا، ابوالفضل»

## آرزوی کبوتر

برایم دانه پاشیدی	نشستم دانه برچیدم
شدی نزدیک، آهسته	ولیکن من نترسیدم
ولی تا خواستی من را	بگیری، بال بگشودم
نشستم بر روی گنبد	ولی در فکر تو بودم
تو با نازکدلی، دستی	تکان دادی برای من
هماندم آرزو کردی	که بودی کاش جای من
سپس با آرزومندی	در و دیوار بوسیدی
گل سرخ بهشتی را	هزاران بار بوئیدی
دودست کوچک خود را	به آن گلمهره چسباندی
و با چشمان بارانی	مناجات و دعا خواندی
پرید آهسته در جنت	پرستوی دعای تو
هماندم آرزو کردم	که بودم کاش جای تو



## بهار در زمستان

شب بود و میهن ما در جنگ ظالمان بود  
در پشت ابر تیره خورشید حق نهان بود  
اسلام و دین و قرآن آن شب، غریب بودند  
پروانه‌های ایمان بآلی نمی‌گشودند  
دیوان فرشته‌ها را در خاک می‌کشیدند  
قلب ستاره‌ها را در سینه می‌دریدند  
ناگه شهاب امید در آسمان درخشید  
قلب ستاره‌ها را پیوند زد به خورشید  
خورشید حق، خمینی در شام تیره سر زد  
آن بت شکن، دمام بر دیو شب، تبر زد  
دیو سیاه و ظالم یکباره شد فراری  
بعد از فرار ظلمت شد تور روز جاری  
فجر آمد و زمستان گردید چون بهاران  
جای امام و گلها خالی است بین یاران

## نخلها ایستاده می‌سوزند

دیوها مرد خانه را بُردند  
خانه در اشک خود شناور شد  
خانه از قبل، تار ویران بود  
بعد، ویران‌تر و سیه‌تر شد

مادر خانه با دلی غمگین  
باز گهواره را تکان می‌داد  
شعر می‌خواند، شعر بیداری  
درس مردی به کودکان می‌داد

در کویر فقیر و آتشناک  
بچه‌ها مثل نخل روئیدند  
مثل فریاد سبز نخلستان  
در نگاه کویر پیچیدند

مادر پیر و خسته و فرتوت  
قصه نان و خون ز نو سر کرد  
پهلوانان جنگی خود را  
راهی قصر دیوکافر کرد

پهلوانان چو ازدها با هم  
حمله بر کاخ دیوها بردند  
زیر شلاق خشم آن مردان  
دیوها دسته دسته می‌مردند

عمر مادر چو رو به پایان بود  
مردها جان خود به او دادند  
بیه کویر و به مادر و خانه  
عزت و فخر و آبرو دادند

پدر آمد شکسته، اما سبزی  
سبزتر از تمام نخلستان  
دل او نرم و عزم او سنگی  
مثل چشمه درون کوهستان

مام میهن هنوز زخمی بود  
که دوباره به خاکش افکندند  
دیوهای سیاه از هر سو  
چنگ بر قلب پاکش افکندند

پدر آماده گشت و زد فریاد:  
«آی شیران من بپا خیزید  
باز چون اژدهای خشماگین  
صف این روبهان به هم ریزید»

شیر مردان بیشه توحید  
پشته از کشته‌ها بپا کردند  
باز با حمله‌های پی در پی  
خوک‌ها را ز پا در آوردند

باز هم مردهای بیباکی  
هدیه کردند جان به مادر خود  
مادر از نو نشست و شیون کرد  
در غم «نخل‌های بی سر» خود

مادر اما چه مادری که دگر  
دست و پایش تکان نمی خوردند  
چشم هایش دگر نمی دیدند  
گوش هایش صدا نمی بردند

نخل ها در میان آتش و دود  
باز هنگامه ای به پا کردند  
هر که عضوی به مادرش بخشید  
درد او را ز نو دوا کردند

ایستادند مادر و پسران  
آه، اما پدر ز پا افتاد  
کوله بار قیام خود را بر  
نخل خونین سر بلندی داد

این شهیدان زنده سر سبز  
یادگاران سرخ دیروزند  
نخلهای فدک پس از زهرامش  
تا ابد، ایستاده می سوزند

مادر پسر و خسته و فریاد  
قصه نان و خون ز نو سر کرد  
پهلوانان جنگی خسود را  
راهنمایان لیل و لعل کردند

پهلوانان چو از دها با هم  
حمله بر کای دیوها کردند  
زیر شلاق خشم آن مردان  
دیوها دسته دست می زدند

## هفت شهر عشق

همدهد دلم قاصد خداست  
در گذار و گشت با فرشته‌هاست  
هفت شهر عشق زیر بال اوست  
می‌برد مرا در حریم دوست  
شهر اولین شهر مکه است  
گرچه اینزمان پُر ز لکه است  
شهر دومین شهر مصطفی است  
قبر فاطمه در همان سراسر است  
گاه در فدک گه بقیعی‌ام  
شعله می‌کشد داغ شعیبی‌ام  
خفته در بقیع عشقهای من  
باقر و عباد جعفر و حسن  
شهر سومین شهر مرتضی است  
قبله گاه بعد شهر کربلاست  
شهر کاظمین پنجمین دیار  
کاظم و جواد هر دو داغدار  
قبله ششم شهر سامره  
هادی و حسن در محاصره  
هفتمین بهشت مرقد رضا است  
هفت شهر عشق وعده‌گاه ماست

## قصه از آغاز

می شود در کوچه جاری	عطر گلهای بهاری
بلبلی بر روی گلها	می نماید بیقراری
باد میخواند ترانه	گشته شاگرد قناری
میدهد بر قاصدکها	از سر شادی، سواری
آمده پیک سعادت	گشته پیک غم، فراری
باغ و صحرا، پر شکوفه	بید و شک و گل اناری
سرو از گلزار لاله	می نماید پاسداری

گوش کن تا باز گویم

قصه با آواز گویم

گشته بر پا میهمانی	کودکان در شادمانی
گونه‌ها، رنگ شقایق	رختها رنگین کمانی
از در و دیوار کوچه	میتراود، مهربانی
آسمان هم رنگ دریا	رنگ دریا آسمانی
مردمان یک رنگ و یکدل	در نشاط و شادمانی
باغ دارد می نویسد	خاطرات نوجوانی
ثبت میگردد به دلها	لحظه‌های جاودانی

گوش کن تا باز گویم

قصه‌ای ممتاز گویم

در همین شهر معطر	چند کوچه آنطرفتر
هست باغی پر ز لاله	لاله‌های سرخ و پرپر

سفره نوروژ، دارد	جای ماهی، ماه واختر
گشته بر پا دیده بوسی	با تصاویر مطهر
قاب عکس نوجوانی	هست در آغوش مادر
شسته اشک گرم خواهر	سنگ و تصویر برادر
یا پسر بر قبر بابا	یا پدر بر قبر دختر

گوش کن تا باز گویم

از نیاز و ناز گویم

در جنوب شهر، آنجا	خانه‌هایی هست پیدا
خانه‌ها، بی‌رنگ و کهنه	کهنه‌تر از قصه ما
سفره آنها، گرسنه	نا امید از نان فردا
دختری در ذهن دارد	هفت سین آرزوها
قهرمان خانه، مادر	بینوا اما شکلیا
کودکان سرگرم بازی	بازی «قایق و دریا»
غرق در حوض است دائم	کفش ته سوراخ بابا

گوش کن تا باز گویم

قصه پرواز گویم

آه در آن آشیانه	می‌کشد آتش، زبانه
شعله بر گیسوی جنگل	می‌زند با خشم، شانه
دود و آتش برده از کف	طاقت سبز جوانه
صید گشته حاجی لک لک	همسرش دنبال دانه
هر نسیم نو بهاری	می‌زند آتش به لانه
جوجه لک‌لک‌ها در آتش	جان سپرده، دانه دانه
آنطرفتر، یک قناری	شاد، میخواند ترانه

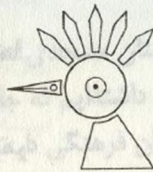
گوش کن تا باز گویم  
 با تو اینک راز گویم  
 ای که سرشار از امیدی      قصه‌هایم را شنیدی؟  
 کوچه‌های شهر خود را      در بهار و عید، دیدی؟  
 نوش جانت کیک و شربت      تلخ‌ها را هم چشیدی؟  
 قایق بی‌بادبان را      سوی ساحلها کشیدی؟  
 خیره‌گشتی لحظه‌ای در      چشم زیبای شهیدی؟  
 سوی لک‌لک‌های گریبان      از سر یاری پریدی؟  
 قفل‌های بسته، آیا      غیر تو دارد کلیدی؟

گوش کن تا باز گویم  
 قصه از آغاز گویم  
 می‌شود در کوچه جاری      عطر گلهای بهاری

### دشمنان بیدارند

دوستان برخیزد      دشمنان بیدارند  
 باز هم با من و تو      در پی پیکارند  
 جنگ آنها اینک      جنگ رو در رو نیست  
 همه جا کرده کمین      وقت جُست و جو نیست  
 کوچه‌کوچه بر پاست      آن شبیخون، آن جنگ  
 حمله کرده است به ما      با سلاح فرهنگ  
 می‌خورد باز شکست      از شهید و شاهد  
 از سپاه مهدی:      بچه‌های مسجد





### انتشارات هدهد

عکس روی جلد: حرم مطهر امام رضا (ع)

گرفته شده از مجله حرم شماره ۱۱ و ۱۲

حروفچینی: پدیده - شیراز

امور فنی: چاپخانه فرهنگ - شیراز

چاپ اول: بهار ۱۳۶۳

تعداد: ۲۰۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق محفوظ است



آثار دیگر مؤلف :

- ۱- زیبا ولی شکستنی  
مجموعه داستان، برای نوجوانان و جوانان
- ۲- زیباترین درخت  
نمایشنامه منظوم، برای کودکان و نوجوانان
- ۳- جانباز کوچک  
مجموعه شعر، برای کودکان و نوجوانان
- ۴- ستاره‌ها و اشاره‌ها  
مجموعه شعر برای کودکان و نوجوانان

زیر چاپ :

- ۱- مروارید، دختر شهر آفتاب  
چهارده داستان پیوسته برای نوجوانان و جوانان
- ۲- تو شبیهی به شهید  
مجموعه شعر، برای کودکان و نوجوانان
- ۳- پروانه‌ها  
نمایشنامه منظوم، برای کودکان و نوجوانان
- ۴- چه وقت پریها می‌گریند؟  
مجموعه داستان برای نوجوانان
- ۵- صیقل  
مجموعه نمایشنامه مذهبی
- ۶- باغ سبز آرزو  
مجموعه شعر، کودکان و نوجوانان

چاپ فرستاد



انتشارات هدهد

دفتر نشر و بخش: زرقان فارس

صندوق پستی: ۱۶۵

تلفن: ۳۱۲۵ - ۷۲۵۹

۴۰۰ ریال

This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.  
This page will not be added after purchasing Win2PDF.